

و بیشتر با نظری که تحت ستم بودن زنان را مسأله‌ای می‌دید که بیش از همه بر بستر رابطه‌های فردی می‌باید شکافته می‌شد، عقب رانده شد. نظرگاه غالب در تئوری فمینیستی این است که، استثمار و تحت ستم بودن دو شاخه کاملاً مجزا هستند. کارگران سفید هتروسکسوئل مذکر، همه‌شان از تحت ستم بودن زنان "بهره می‌برند". نظرگاه مارکسیستی در این جا با قوت متفاوت می‌شود. طبقه کارگر هیچ علاقه‌ای ندارد تا سیستمی را محق بداند که بر اساس ناهمسانی و ستم پایه گرفته است. اصولاً طبقه کارگر در کلیت‌اش تحت ستم و استثمار است و ستم ویژه‌ی زنان، سیاه‌پوستان و هم‌جنس‌گرایان علاوه بر آن به کار می‌آید تا استاندارد زندگی کل طبقه کارگر را کاهش دهد توانایی طبقه کارگر را ضعیف سازد و از مبارزه روی گردان نماید. نظرگاه مارکسیستی اما با کاهش مبارزات و ارزیابی غلط موقعیت انقلابی، تأثیرش را در طبقه کارگر از دست داد.

مبارزه طبقاتی یا انقلاب جنسی!

Shulamith Fireston در کتابش *جنش زنان و انقلاب جنسی*، کتابی موثر در تکامل فمینیسم در آلمان، نشان داد راه مبارزه طبقاتی را در سمت انقلاب جنسی فمینیستی. زنان و مردان در دو طبقه تقسیم می‌شدند که در مقابل هم قرار داشتند. مبارزه برای رهایی زنان می‌تواند تنها یک مبارزه زنان علیه مردان باشد. ستم بر زن به قدمت انسان می‌شود:

«شکاف در طبقات خاص اجتماعی. طبقه مردان و طبقه زنان. به قدری عمیق ریشه‌دار است که دیگر قابل شناختن نیست... فمینیست‌ها نباید فقط فرهنگ کلی غربی را به زیر سؤال ببرند بلکه باز هم بیشتر خود فرهنگ را؛ حتی طبیعت را... برای انقلاب فمینیستی ما باید تحلیلی از پویایی مبارزه جنیستی را تکامل دهیم، که درست به همان گونه اساسی است که تحلیل تضاد طبقاتی

مارکس و انگلس برای انقلاب اقتصادی بود. حتی بازهم کامل‌تر. زیرا ما داریم آن را با یک مشکل بسیار گسترده انجام می‌دهیم، با یک ستم که از هر توضیح تاریخی فراتر می‌رود...»^{۲۲}

دیدگاهی که مجموعه جامعه را از منظر سکسیسم می‌دید، (دیدگاهی که می‌گفت. م) که کل فرهنگ باید به زیر سؤال برود، در گروه‌های فمینیستی به آن جا کشیده شد که هر تئوری و شکل سازمانی پیشین را عمیقاً مردانه نقش بسته دیدند و به همین جهت به طور اتوماتیک، تحت ستم بودن زنان رد می‌شود.

یک راه ممکن کاملاً نو، برای پیش‌برد مقاومت بر علیه ستم ضروری شد. اینگرید شمیت هارتس باخ جستجو برای پیش روی جدید ماورای تئوری‌های پیشین را تشدید می‌کند:

«فمینیسم تنها یک اعتماد به نفس سیاسی نیست. یک شکل جدید زندگی است، شکلی که ما خودمان باید گام به گام مبارزه کنیم. بنابراین ما چیز آماده‌ای برای عرضه نداریم. برای زنان نباید از بیرون مقرر شوند، نه دانش سیاسی نه مشغولیت دیگری. آن‌ها باید خود را حتی بسیار بیشتر در مرکز قرار دهند، ستم ویژه خود را نام‌گذاری کنند و با دیگر زنان هم درد به کار مشترک به پردازند.»^{۲۵}

مکان آموزش تئوری‌های جدید و اعتقاد به پیش‌برد شیوه‌های تازه بر علیه ستم بر زنان، گروه‌های خود تجربی بودند.

گروه‌های خود تجربی

جنبش جدید زنان، زنانی را با گرایش‌ات متفاوت سیاسی جمع کرد. بنیان جمعی عبارت بود از تمایل به تغییر وضعیت اجتماعی زنان به وسیله خود زنان. هدف عبارت بود از پیدا کردن یک زنانگی ویژه که توسط مردان به خاطر منافع‌شان تعیین نشده بود:

«زنان خود را خود و بر پایه قدرت خود هویت می‌دهند. آن‌ها سعی می‌کنند تا نوع ویژه‌ای از زنانگی را بیابند. نه در راستای آن چه که مردان طی قرون نقش بستند و زنان آن را پذیرا شد. خواهری، مهربانی نسبت به زنان و هم بستگی ارزش‌های شناخته شده هستند؛ بدین‌گونه آن‌ها به خود کمک می‌کنند و از خود بدون وجود مردان حمایت می‌کنند.»^{۲۶}

در گروه‌های خود تجربی، زنان متقابلاً درباره تحت فشار بودن‌شان و مشکلات‌شان گزارش دادند و ترس‌های خود را و مشکلات‌شان را در ایجاد رابطه به طور آشکار بیان کردند. این گروه‌ها اغلب کوچک بودند. ۸ تا ۱۲ زن با هم کار می‌کردند. طول عمر گروه‌های منفرد بالغ بر چند هفته تا یک‌سال می‌شد.

کتی سارا چیلد Kathi Sara Chils از اولین فمینیست‌ها سیاست‌های گروه‌های خود تجربی را خلاصه می‌کند:

«ما همواره با احساسات‌مان در اتحاد هستیم... ما از آن حرکت می‌کنیم که احساسات‌مان را قدری سیاسی بیان کنیم... در گروه‌های‌مان اجازه می‌یابیم احساسات‌مان را تفکیک کنیم و آن‌ها را در میان بگذاریم. به ما اجازه می‌دهد خودمان باشیم و ببینیم که احساسات‌مان ما را به کجا هدایت می‌کند. احساسات ما، ما را به تئوری‌مان راهبرد می‌شود، به تئوری ما برای عمل‌مان، احساسات-مان تحت این عمل در جهت تئوری جدید و مناسبات جدید.»^{۲۷}

در آغاز به‌طور جنجال برانگیزی، اکسیون‌های بزرگ جنبش زنان را راه انداختند: آن‌ها از خود به طور آشکار بر علیه تصویری از زنان که رایج است دفاع کردند، تصویری که به آنان به اجبار داده شده بود. آن‌ها از خود علیه منطق جنسی‌ای که زنان را به عنوان عروسک‌های کوکی و مفعول شکل می‌دهد، دفاع کردند. آن‌ها از خود در برابر زیبایی ایده‌آل، با سوزانیدن سینه

بندها دفاع کردند. بر علیه به نمایش گذاشتن پیکر زنانه با انتخاب دختر شایسته اعتراض کردند. تغییر مکان کار در گروه‌های خود تجربی اما به سوی یک جدائی فزاینده از جنبش اجتماعی و یک دور درونی تقویت شونده، هدایت شد. حاصل این تکامل عبارت بود از احساس ناتوانی و بدبینی. جنبش تنها از جانب عده کمی از زنان طبقه کارگر مورد حمایت قرار گرفت. بنابر مبنای شخصی. نه به خاطر قدرت جمعی، بلکه به خاطر ناتوانی جمعی در روابط شخصی، به سمت تجربه‌ی غالب کشیده شدند. در جایی که زنان دارای قدرت جمعی هستند تا جامعه را تغییر دهند، اگر چیز دیگری جای‌گزین آن نشود، یک پیشرفت به طور خودبخودی مستقر می‌شود؛ به عنوان کارگران زن در اتحاد با کارگران مرد در مبارزه علیه استثمار و فشار. فمینیست‌ها در آن جا که زنان به طور جداگانه تحت ستم‌بودن‌شان را در ارتباطات شخصی مقرر می‌کنند، به مبارزه بر علیه ستم بر زنان چسبیده‌اند. این تکامل از نیمه سال‌های دهه ۷۰ بیشتر نمایان می‌شود، و با عنوان خشونت علیه زنان و تجاوز جنسی هر چه بیشتر جای‌گیر می‌گردد.

خشونت علیه زنان

تحت ستم بودن زنان فقط بدین معنی نیست که زنان امکانات کمتری در شغل دارند، که آن‌ها با زیبایی تعیین هویت شده و تنزل رتبه داده می‌شوند و غیره، بلکه یک جنبه روانی مانند کتک و تجاوز جنسی دارد، که در ملاء عام آورده و مورد شکایت قرار گرفت. زنانی که از رابطه جنسی اجباری کنده بودند و مردان‌شان را ترک کردند، نمی‌دانستند خانه‌های زنان در کجا قرار دارند تا راه نجاتی را طلب کنند.

تجاوز جنسی و خشونت علیه زنان برای فمینیست‌ها کلید ستم بر زنان گردید. قدرت همه مردان در رابطه با زنان، برای او این‌گونه بیان می‌شد. یک کتاب بسیار موثر این زمان *علیه امیال ما*، از سوزان براون میلر Susan

Brounmiller بود، تزه‌های اصلی کتاب استدلال می‌کرد که تجاوز جنسی "یک پروسه‌ی آگاهانه‌ی ایجاد ترس است، در آن همه مردان همه زنان را در یک وضعیت ترس نگه می‌دارند."^{۴۸}

آلیس شواتزر این تئوری را هنگامی که استدلال می‌نماید که سلطه مردان در سلطه شخصی مردان بر زنان در جامعه تضمین می‌شود، استحکام می‌بخشد: «فقط افسانه ارگاسم واژینال (و با آن معنای دخول) انحصار خصوصی مردان را که اساس انحصار عمومی جامعه‌ی مردانه بر زنان است، تضمین می‌کند.»^{۴۹}

رفرمیسم و رسمیت یافتن آن

در پایان سال‌های دهه هفتاد تمایل رفرمیستی هرچه شدیدتر در فمینیسم به پیش برده شد:

«جالب است که در این زمان کشش این روندها، تفاوت بین زنان جنبش جدید زنان و آن‌هایی که در احزاب و انجمن‌ها بودند هرچه بیشتر محو می‌شوند، به نحوی که امروز کمتر قابل مشاهده هستند. این روند هر دو طرف را پوشش می‌دهد. از یک طرف انجمن‌های زنان، هم‌چنین زنان احزاب، اتحادیه‌ها و کلیساها اهداف جنبش جدید زنان را می‌پذیرند، از طرف دیگر نمایندگان جنبش جدید زنان در مؤسسات ملی و بین‌المللی شرکت می‌کنند تا در آن‌جا ایده‌های-شان را به پیش ببرند.»^{۵۰}

تمایل به رفرمیسم امری اتفاقی نیست. در سرمایه‌داری فقط یک نیرو وجود دارد که یک تغییر واقعی را می‌تواند به اجرا در بیاورد، (این نیرو، م) انحصاراً طبقه کارگر است. اگر مبارزه طبقه کارگر مورد حمایت قرار نگیرد اجباراً انسان به سازش با سیستم می‌پردازد. تمایلات مجزا در فمینیسم مبارزه پر قدرت طبقه کارگر را نفی می‌کند. همین طور جایی که به زنان

کارگر مراجعه می‌کنند، معتقدند که بخشی از طبقه کارگر بدون حمایت بخش دیگر می‌تواند به پیروزی دست یابد. ضربه نیروی متحد طبقه کارگر که به عنوان تنها (نیروئی. م) که می‌تواند در مقابل سرمایه‌داری به پیروزی برسد، به عنوان غیرممکن در نظر گرفته می‌شود.

تئوریسین‌های مونث پدرسالاری و همه کسانی که به این تئوری می‌آویزند، درک نمی‌کنند که ایده‌ها در جریان مبارزه می‌توانند تغییر کنند. آن‌ها تجربیاتی را از زمان زوال مبارزه طبقاتی به عنوان واقعیت‌های جاودانی برمی‌گزینند. از این‌ها این نتیجه را بیرون می‌کشند که ایده‌های مسلط همواره معتبر هستند. هم این‌گونه در زوال جنبش کارگری ایده‌هایی پدیدار شدند که پایان طبقه کارگر را فریاد می‌کنند. تئوریسین‌های مونث پدرسالاری چنین بهره‌برداری می‌کنند که طبقه کارگر هیچ‌گاه نمی‌تواند بازتولید خصوصی شده و تحت‌ستم بودن زنان را به زیر سؤال ببرد. این امر آن‌ها را در جهت این پذیرش هدایت می‌کند که فقط زنان می‌توانند علیه تحت‌ستم بودن زنان مبارزه کنند. و تغییر در کل جامعه دیگر امکان پذیر نیست. راه تغییر وضعیت زنان در فمینیسم فقط از طریق تغییر در آگاهی هدایت می‌شود.

سیاست شیوه زندگی

علاوه بر این حرکت به سوی تغییر در رابطه‌ی جنس‌ها بین خود آنان در سطح فردی، از طریق تغییر در آگاهی و اجتماعی‌شدن، منجر به این گردید که در بخش‌هایی از جنبش فمینیستی، سیاست شیوه زندگی به طور روزافزون قوی‌تر شود. این امر عبارت از این است که یک فرهنگ و جامعه فمینیستی در درون جامعه موجود ایجاد نمایند. کوشش شد مردان را از پروژه‌های زنان، از زندگی اجتماعی و از زندگی جنسی به کنار نگه دارند، امکانات کار را کسب نمایند، با آن زنان بتوانند بین خودشان باشند. سیاست

شیوه زندگی اغلب به آن وابسته بود که زنان نمی‌خواستند با زنان هویت-یافته با مردان، با هم زندگی کنند. تنها روابط همجنسگرایی به عنوان واقعاً آزاد اعتبار داشت. این کوشش‌ها در امریکا عمدتاً قوی‌تر از اروپا نمایندگی می‌شد. در آلمان هم همین طور سیاست شیوه زندگی از ایجاد یک فمینیسم رادیکال، شایع گردید.

راه فردی مخالفت با ستم بر زنان

سیاست شیوه زندگی و رسمی‌شدن بیان نهائی انفرادی کردن تغییرات هستند. این اوضاع از یک طرف بیان‌گر تغییرات واقعی برای زنان است. متفاوت از سی سال پیش زنان بیشتری وجود دارند که در مقام‌های بالا بازیافته می‌شوند. اما این که همواره اساساً در درجات بالائی زنان به نسبت همکاران مردشان، نادرتر دیده می‌شوند، یک نتیجه تحت ستم بودن است. زنان در مدیریت‌های بالا تنها ۳/۲ درصد را تشکیل می‌دهند. همواره زنان شکایت می‌کنند که در شرکت در یک "سرپوش شیشه‌ای" قرار دارند. و امکان صعود به بالاتر وجود ندارد.

در طرف دیگر این وضعیت هم‌چنین حدود جنبش فرمیستی زنان را منعکس می‌نماید. در محدوده شرایط موجود تغییرات فقط برای بخش کوچکی از زنان امکان‌پذیر است. راه به بالا برای توده زنان غیرممکن است. اکثریت زنان مانند سابق در مکان‌های کار سستی با پرداخت بدتر کار می‌کنند.

کوشش‌های فمینیست‌ها منحصراً در داخل چارچوب‌های سرمایه‌دارانه، از طریق وابستگی‌های گسترش‌یابنده طبقاتی، و از طریق اخطار به دولت، برای کسب بهبودهائی برای زنان، علاوه برآن به سازش کردن منجر می‌گردد. این سازشکاری‌ها به حرکتی به سمت راست منتهی می‌شود. امروزه این مساله به طور وسیع پذیرفته شده است که فقط تعداد اندکی از

زنان می‌توانند ترقی نمایند. بهبود وضعیت اکثریت زنان در این زمان در برنامه روزانه اغلب فمینیست‌ها قرار ندارد. مبارزه‌ای برای کودکان‌های بیشتر، بر علیه هجوم راست‌ها با ماده ۲۱۸ و برای حذف آن دیگر نقشی بازی نمی‌کنند. زنانی که امروزه در سیاست به بالا صعود کرده‌اند، برای بدتر شدن شرایط زندگی برای زنان، حتی بیشتر مسئولند تا برای بهبود آن، به طوری که در آغاز سال‌های دهه ۹۰ سنای برلین، که برای اولین بار تعداد زنان در آن بیشتر از مردان بود، تعداد مهد کودکان را کم کرد.

این راست‌روی فقط در سطح امکانات ارتقاء شغلی رخ نمی‌دهد. آلیس شو/رتنر از ۱۹۹۸ هیچ اشکالی نمی‌یابد که Leni Riefenstahl زن فیلم‌ساز نازی را به مصاحبه دعوت کند و در آن به عنوان زن از تحت ستم بودنش اظهار تأسف نماید. که برخلاف نازی‌های مذکر نتوانست بعد از جنگ از خود اعاده حیثیت کند - زیرا او یک زن است. نه ادغام مجدد نازی‌های سابق در جامعه، بعد از جنگ، بلکه محکومیت یک فیلم‌ساز زن که بزرگ‌ترین فیلم‌های تبلیغاتی را برای هیتلر ساخته است، مورد حمله قرار گرفت!^{۵۱}

۲. ۴ سیر قهرانی فعلی

در دهه ۸۰ به خاطر بحران اقتصادی، دستاوردهای جنبش زنان به زیر سؤال رفت، در دهه ۹۰ یک حمله منظم‌تر به جنبش زنان انجام شد. استدلال‌هایی که جنبش زنان از اهدافش دور شده است، زنان بدبخت‌تر شده‌اند و غیره، این پیشروی را مسدود کردند. سوزان فالودی در کتاب مشهورش Backlash می‌نویسد مردان در رابطه با حمله به حقوق در امریکا روی می‌گردانند!^{۵۲}

«زنان حق و حقوق بسیار زیادی دارند، روسای شرکت‌ها می‌گویند که اصلاً دیگر ما به سیاست شانس برابر نیاز نداریم... به دنبال این

فریاد شادی درباره پیروزی زنان امریکائی، به دنبال خبر شادمانه پیاپی تکرار شده پیروزی مبارزه در محدوده حقوق زنان، خبر دیگری می‌درخشد. بعید نیست که او اکنون آزاد و متساوی‌الحقوق باشد، اما این خبر می‌پیچد که آن‌ها بدبخت‌تر از قبل هستند... گفته می‌شود زنان شاغل به گفته خود احساس "داغ‌زدگی" دارند، از بی‌حاصلی رایج رنج می‌برند. زنان تنها، به خاطر چیزی که "کمبود مردان" نامیده می‌شود غصه می‌خورند... چگونه زنان امریکائی می‌توانند هم این قدر مشکلات داشته باشند، هنگامی که بنا به گفته خود این قدر خوشبخت هستند؟ اگر زنان هرگز چنین موقعیت بالائی را نمی‌داشتند، پس چرا این افسردگی عمیق روحی؟... عقیده عمومی در ده ساله اخیر برای حل این معما فقط در یک راه حل همکاری کرده است: بدبختی بسیاری در عین حال با برابری بسیار سر و کار داشته است. همین که آن‌ها آزاد هستند، زنان را بدبخت می‌کند. زنان برده تساوی حقوق خود شده‌اند. آن‌ها دست به حلقه طلائی استقلال دراز کرده‌اند و با هر حلقه چیزی را که واقعاً به آن دست یافته‌اند از دست می‌دهند. آن‌ها رؤیاهای شغلی آرزوئی خود را دنبال کرده‌اند - و با آن از زیباترین تجربه‌ای که به یک زن می‌توان داد غفلت ورزیده‌اند. امروزه چنان‌که همواره می‌شنویم جنبش زنان به عنوان بدترین دشمن زن نشان داده می‌شود.^{۵۳}

فمینیسم قدرتمند

درحالی که *سوزان فالودی* ۱۹۹۱ باز از حمله راست‌ها علیه دستاوردهای جنبش زنان دفاع کرد، در سال‌های اخیر هرچه بیشتر صدای زنان طنین‌انداز شد که "فمینیسم قربانی" دهه ۷۰ را مورد ایراد قرار می‌دهند. این نسل از فمینیست‌ها که اغلب به عنوان مخالفان رهائی زنان نموده می‌شوند، انتقاد

می‌کنند که زنان همواره خود را به عنوان قربانی در نظر می‌گیرند. اگر زنان به عنوان انسان‌های قدرت‌مند دیده می‌شدند، می‌توانستند تحت‌ستم بودن خود را پایان بخشند. مساله اصلی این است که زنان همواره متوقف می‌شوند، نه در جامعه بلکه در خود خودشان. اگر زنان دیگر خود را به عنوان قربانی درک نمی‌کردند، با آن‌ها این‌گونه رفتار نمی‌شد. این‌تر را Singe Zerrahn نمایندگی می‌کند:

«به گونه یک گرامافون خراب تصنیف مبتذل فمینیستی [فمینیست‌های دهه ۷۰] تحت‌ستم بودن زنان را وزوز می‌کند، درحالی که هم زمان کاری از دستش بر نمی‌آید، که سرنوشت خود را در دست گیرد و قواعد بازی اجتماعی جدیدی را شکل دهد.»^{۵۴}

ناومی ولف Naomi Wolf یکی از نمایندگان معروف این فمینیسم قدرتمند است. بالاخره اگر زنان درجائی که در خورشان بود قرار داده می‌شدند، جهان کاملاً جور دیگری به نظر می‌آمد:

«چگونه است که، در یک دموکراسی اکثریت جمعیتی، که اکثریت غالب آن برای حقوق بیشتر زن موافق است، باز همواره تحت‌ستم است؟ گرچه اکثریت غالب، الغای این اوضاع رقت بار را آرزو دارد و آن‌ها را با قدرت صدای خود و پول خود می‌تواند به مرحله اجرا درآورد، هیچ شانسى نداشته است. پیش از همه علت‌اش این است که این اکثریت هرگز نمود قدرت سیاسى‌اش را تجربه نکرده است و به همین جهت به خود باور ندارد. به بیان دیگر، زنان فقط بدین خاطر تحت اشکال گوناگون غیرلازم تحت‌ستم بودن رنج می‌برند، زیرا آن‌ها پایان این ستم را هرگز مطالبه نکرده‌اند.»^{۵۵}

برای این‌که خود را از ستمی که بر اوست برهاند، به راه فمینیسم قدرتمند، الگوهای نقشی برای زنان ضروری می‌شود. زنانی که موفق شدند از ستمی که بر آنان است فرار کنند، توانستند زنان دیگر را به این راه راهنمایی نمایند.

ناتاشا والتر Natasha Walter از بریتانیای کبیر، **مارگارت تاچر** را در راستای چنین الگوی نقشی به عنوان "قهرمان بزرگ مطرح نشده فمینیسم بریتانیائی" توضیح می‌دهد^{۵۶}: "او برای زنان بریتانیائی امکان‌پذیر ساخت که برای واقعیتهای شادی نمایند که نمی‌تواند فقط زندگی بخش و بله گوینده به زندگی باشد، بل که همین‌طور می‌تواند فوق‌العاده ناخوشایند، غیرانسانی، مرگ‌آور و خودپسند باشد."^{۵۷}

سوزانه واین‌گارتن Susanne Weingarten و **ماریانه ولرشف** Marianne Wellershoff از فقدان چنین تصویری در آلمان اظهار تأسف می‌کنند: "چنین تصویر راهبری، که آن‌ها در بریتانیای کبیر با **مارگارت تاچر** و در ایالات متحده آمریکا با **هیلاری کلینتون** دارند، متأسفانه آلمان فاقد آن است."^{۵۸} استدلال فمینیست‌های قدرتمند امروزی که در نردبان ترقی از چند پله صعود کرده‌اند چنین طنین دارد. این درک، جان سیاست فمینیستی است. ترقی در سیاست، خواست حل مسأله ستم بر زنان در سطح فردی.

پست فمینیسم Postfeminismus

کاترینا روتسکی Katharina Rutschky به منتقدان معروف رهائی زنان و ایده‌های دهه ۶۸ تعلق دارد. او مولف کتاب‌های معروف ۱۹۹۹/ما و **خواهرانش - گردشی در فمینیسم واقعا موجود** می‌باشد. در این کتاب او جنبش زنان را به طور جبهه‌ای مورد حمله قرار می‌دهد. او در سال ۱۹۹۹ تحت عنوان نقش‌های جنسیتی می‌نویسد -بله بفرمائید! شنیده می‌شود، چرا اختلاف جنسی پرورش می‌یابد، سانسور نمی‌شود:

«از جمله چیزهایی پایداری که در سیاست زنان هم چون این جا با آنان به عنوان حقیقت برخورد می‌شود، عوضی گرفتن تساوی حقوقی (جنسیت‌ها. م) با هم‌سان‌سازی آنان است. اصولا در آغاز باید دید تساوی حقوق انسان‌های مونث با چه کسی یا چه چیزی

باید مشابه قرار داده شوند؟ حتی المقدور بسیار دقیق و در شکل آماری قابل کنترل یا انسان‌های مذکر!...

اما باز واقعیت عبارت از این است که انسان‌های مونث، توسط سیاست خیراندیشانه زنان نیز یا به عنوان قربانی خشونت مردان یا به عنوان انسان‌های مفلوکی که نیاز به ادغام مجدد در جامعه دارند و باید زیر بغل‌شان را گرفت با تکبر در هم کوبنده‌ای برخورد می‌شوند. اطمینانی را که زنان فاقدند، بلکه در واقع وجود نداشت، احتیاجی نبود که در ابتدا به آنان داده شود: این است هسته اتوپیای موقعیت برابر... مبنای اختلاف جنسیتی در زیست‌شناسی است، مبنایی که انسان اجازه ندارد به آن بی‌توجهی نماید، چون که او (این مبنای م) قبلاً زنان را به دام انداخته است... کسی که می‌خواهد این اختلاف را به هر طریق از بین ببرد و مسطح‌اش سازد، سرش به دیوار می‌خورد و فقط می‌تواند بازنده باشد... معذالک در این جا باید به گونه‌ای قطعی نتایج اجتماعی کردن متناسب با ویژگی جنسیتی، را ارجح دانست. من ترجیح می‌دهم در مواقع خطر کمک بطلبم و به هیچ عنوان کاراته یاد نمی‌گیرم.^{۵۹}

شارون اسمیت Sharon Smith، سوسیالیست امریکائی در بر فمینیسم چه می‌گذرد؟ توضیح می‌دهد که چگونه توانست به یک چنین نمائی از فمینیسم برسد:

«فمینیسم تغییر یافته است، یا فمینیست‌های دهه ۱۹۹۰ به اصول اساسی فمینیسم مدرن خیانت کرده‌اند؟ حقیقت دارد، گلوریا اشتاینمن Gloria Steinman [یک فمینیست امریکائی] از امروز (فمینیسم امروز) کاملاً متفاوت از ۱۹۷۰ است - اما تغییر در فمینیسم هیچ کیفی نیست... جریان اصلی فمینیسم هرگز به جز قشر بالای طبقه متوسط، طبقه دیگری از زنان را نمایندگی نکرده

است... کتاب *جذبۀ معنوی جنس زن از بتی فریدان Betty Friedan* که در سال ۱۹۶۳ باب فمینیسم مدرن را گشود، به نفرین زنان طبقه متوسط با آموزش‌های خوب حومه شهرها صدائی داد، صدائی که آن را در خانه‌های خود محبوس احساس می‌کردند... فمینیسم جدید *ناومی ولف و سوزان فالودیزم* دقیقاً به همان طبقه از زنان استناد دارد-تنها نسل بعدی‌اند که از دام زنان خانه‌دار حومه بیرون زده‌اند و در مدیریت ترقی نموده‌اند. فمینیسم سابق مثل امروز، فقط برای این طبقه از زنان... که در وضعیتی هستند که به طور قابل مقایسه‌ای در چارچوب سرمایه‌داری می‌توانند متساوی الحقوق باشند، حرف می‌زند.^{۶۰}

برای اکثریت زنان، این راه حل‌های فردی هیچ چشم‌اندازی نمی‌گشاید. تعلق طبقاتی همین‌طور به امکانات زنان نقش می‌زند. برای زنان طبقه کارگر کوشش‌هایی برای دست‌یابی به قدرت تا زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، ناممکن باقی می‌ماند.

سرخ - سبز (دولت ائتلافی سوسیال دموکرات و حزب سبزها، م)
سیاستمداران سرخ- سبز پیش از انتخابات کشوری ۱۹۹۸ "بازگشائی سیاست زنان" را قول دادند. از آن زمان تا به امروز اما چیزی حس نشده است. کریستینه برگمن وزیر سوسیال دموکرات امور زنان، که کارش را با خوش-بینی "بازگشائی تازه‌ای در سیاست مربوط به زنان" آغاز کرد. در این فاصله او موفق به انجام آن‌ها نشد، مثلاً ۳۰ زن از سبزها در یک نامه سرگشاده شکایت می‌کنند. با وجود ۲ میلیون زن بیکار، وزیر امور زنان یک بار هم به اتحاد برای کار دعوت نشده است.

فرانکفورتر روند شاو درباره ابتکار عمل‌های مورد توافق به نفع زنان در قرارداد ائتلاف سبزها و حزب سوسیال دموکرات که وظیفه‌ی دولت برحسب

آن به بررسی تنزل یافته است نوشت "سرخ-سبز با برنامه یکسان سازی واپس می رود":

«پیش ترها اهداف قرار گذاشته شده سرخ-سبزمانند تعهد تنظیمات عمومی در مورد اقدامات مطالباتی زنان، به عنوان وظایف آزمایشی آب رفته اند... بر طبق اطلاعات بیرون آمده از فراکسیون ائتلافی، طرح برگمان در کابینه سرودر با توجه به مصالح اقتصاد باید تعدیل شود... تحریم های پیش بینی شده در قرارداد ائتلاف که عملکردهایی بدون مطالبات زنان مجاز به گرفتن هیچ تنظیمات عمومی نیستند باز به امتحان گذاشته می شود... یک تصمیم مرکزی، که اجرای آن را وزارت زنان همواره به تأخیر می انداخت، می بایستی قانون یکسان سازی برای اقتصاد خصوصی باشد. در این بین کمیسیونی در این باره مشغول بود، نماینده اقتصاد به آن تعلق داشت... هم این طور این امر که در آتیه والدین می توانند سومین سال تربیتی کودک را در بین سومین و هشتمین سال (تولد او) به عهده بگیرند - امکانی که مدت ها به عنوان امری مسلم تلقی می شد - نیز اکنون مورد بررسی قرار می گیرد... هم چنین حکومت موقتاً در رابطه با محافظت از سوء استفاده جنسی در شرکت (محل کارم)، با چشم اندازهای سیاسی زنان درباره رفرم، مطالبات کاری و استقرار تساوی مزدی، به بررسی کردن اکتفا می کند.»^{۶۱}

به جای اقداماتی علیه ستم بر زنان راه سومی را نوید می دهد، راهی که ایدئولوژی سوسیال دموکراسی امروزی یک جهت گیری قوی تر در رابطه با خانواده را به اجرا در می آورد. این امر باید کمتر به وسیله دولت و بیشتر با مسئولیت شخصی خانواده باشد. این امر به طور حیرت انگیزی فشار روی خانواده های کارگری را به طور عموم و روی زنان طبقه کارگر به طور ویژه بالا می برد.

سیستم بحرانی

سرمایه‌داری مدرن زندگی زنان را به طور شدیدی تغییر داده است. زندگی زنان امروزی به طور مادی و ایدئولوژیکی با زندگی اسلاف‌شان قابل مقایسه نیست. اما چون که سرمایه‌داری یک سیستم بحران‌زا است، که از استثمار اکثریت زندگی می‌کند، برای استقرار برابری کامل زن در جامعه، او (سرمایه‌داری.م) یک مانع است.

وضعیت زن در جامعه همواره باز با نقش‌اش در خانواده حکم می‌شود. در حالی که در سرمایه‌داری امر تولید به‌طور اجتماعی انجام می‌شود، کار باز تولید باز به‌طور تعیین‌کننده‌ای یک امر خصوصی است. کلید رهایی در اجتماعی‌کردن کار بازتولید قرار دارد. بحران‌زائی و درجه ثبات سرمایه‌داری امروزی، بدین معنی است که این امر در محدوده سیستم موجود امکان‌پذیر نمی‌باشد. تا زمانی که دیکتاتوری سرمایه برقرار است، منابع برای بهبود زندگی زنان کارکننده مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه برای تولید سلاح و در رقابت بین شرکت‌ها و دولت‌های مختلف ناپدید می‌شود. خروج از بحران همواره یک تسویه اجتماعی را به دنبال دارد، که تحت آن به ویژه زنان کارگر دچار رنج می‌گردند.

چگونه ستم بر همه زنان از طریق یک انقلاب کارگری می‌تواند پایان یابد را مثال الهام بخش تاریخ نشان می‌دهد. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه در این جا یک مرحله درخشان برای تساوی حقوق زنان است.

زیر نویس ها:

- ۱ - کارل مارکس و فریدریش انگلس، مانیفست کمونیست، مجموعه آثار، جلد ۲، صفحه ۴۷۲.
- ۲ - منبع بالا صفحه ۴۸۲.
- ۳ - آ. هولت، منتخب آثار الکساندرا کولتای، لندن ۱۹۷۷، صفحه ۵۹.
- ۴ - کارل مارکس و فریدریش انگلس، کتاب مذکور در بالا، صفحه ۴۶۳.
- ۵ - منبع بالا، صفحه ۴۶۲.
- ۶ - کلارا زتکین، تاریخ جنبش پرولتری زنان آلمان، فرانکفورت ام ماین ۱۹۷۹، صفحه ۱۴۶.
- ۷ - کلارا زتکین، "برای رهایی زنان"، در: منتخب سخنرانی ها و نوشته ها، جلد ۱، برلین ۱۹۲۵، ص. ۲.
- ۸ - به نقل از: تونی کلیف، مبارزه طبقاتی و آزادی زنان، لندن ۱۹۸۴، ص. ۲۱.
- ۹ - منبع بالا.
- ۱۰ - او. هوفتون، "زنان در انقلاب ۹۶-۱۷۸۹"، در: گذشته و حال، شماره ۵۳، ۱۹۷۱.
- ۱۱ - والتر مارکف/ آلبرت شوبل، ۱۷۸۹ - انقلاب بزرگ فرانسوی ها، کلن ۱۹۸۹، ص. ۱۸۶.
- ۱۲ - کلارا زتکین، تاریخ جنبش پرولتری زنان آلمان، فرانکفورت ام ماین ۱۹۷۹، ص. ۱۷.
- ۱۳ - منبع بالا ص. ۳۳.
- ۱۴ - منبع بالا ص. ۳۷.
- ۱۵ - لوئیزه اوتو پترز، حق زنان در شغل، هامبورگ ۱۸۶۶، ص. ۸۰.

- ۱۶- منبع بالا، ص. ۸۱- ۸۰
- ۱۷- کلارا زتکین، مذکور در بالا، ص. ۳۷.
- ۱۸- منبع بالا، ص. ۸۹
- ۱۹- منبع بالا، ص. ۴۳
- ۲۰- منبع بالا، ص. ۸۸
- ۲۱- منبع بالا، ص. ۴۳.
- ۲۲- به نقل از: منبع بالا، ص. ۴۵.
- ۲۳- منبع بالا ص. ۱۵۴/
- ۲۴- کلارا زتکین، "برای رهایی زن"، در: منتخب سخنرانی‌ها و نوشته‌ها، جلد ۱، برلین ۱۹۲۵، ص. ۴.
- ۲۵- کلارا زتکین، منبع ۶، ص. ۸
- ۲۶- اوتو بادر، یک راه سنگلاخ. خاطرات، برلین ۱۹۲۱، ص. ۴۶.
- ۲۷- صورت جلسه روز حزب ۱۹۰۶، ص. ۴۰۸.
- ۲۸- و. آلبرشت و دیگران، "مساله زنان و سوسیال دموکراسی آلمان از آخر قرن ۱۹ تا شروع قرن ۲۰"، از: آرشیو برای تاریخ اجتماعی، ۱۹۷۹، ص. ۴۷۱، ص. ۴۶۴.
- ۲۹- منبع بالا، ص. ۴۷۱.
- ۳۰- به نقل از: تونی کلیف، کتاب مذکور در بالا، ص. ۷۲.
- ۳۱- کلارا زتکین، منبع ۶، ص. ۱۵۱.
- ۳۲- منبع بالا.
- ۳۳- بتی فریدان، توهم زنانگی یا خود رهایی زن، یک طرح تساوی حقوق، هامبورگ ۱۹۷۰، ص. ۱۳.
- ۳۴- کریس هارمان، آتش زیر خاکستر. ۱۹۶۸ و بعد، لندن ۱۹۹۸.
- ۳۵- به نقل از: یوتا منشیک، نوشته‌های اساسی در جهت تساوی حقوق زن، کلن ۱۹۷۷، ص. ۳۶۱.
- ۳۶- منبع بالا، ص. ۳۶۲.
- ۳۷- منبع بالا، ص. ۳۶۵.
- ۳۸- منبع بالا، ص. ۳۶۵.
- ۳۹- به نقل از: آلیس شوارتزر، این گونه آغاز شد، کلن ۱۹۸۱، ص. ۲۹.
- ۴۰- به نقل از: آلیس شوارتزر، زنان بر علیه ماده ۲۱۸، فرانکفورت ام ماین ۱۹۷۱، ص. ۱۴۶.

- ۴۱- به نقل از: آلیس شوارتز، منبع ۳۹، ص. ۲۱ اف.
- ۴۲- منبع بالا، ص. ۱۳۵.
- ۴۳- کریس هارمان، منبع ۳۴، ص. ۳۳۸.
- ۴۴- شولامیت فبرستونه، جنبش زنان و انقلاب جنسی، فرانکفورت ۱۹۷۵، ص. ۹ اف.
- ۴۵- مدارک، اولین کنفرانس زنان برلین، اتحادیه زنان سستی و گروه‌های مستقل زنان، برلین ۱۹۷۸، ص. ۳۹.
- ۴۶- رزماری ناوه-هرتس، تاریخ جنبش زنان در آلمان، هانوفر ۱۹۹۳، ص. ۷۱.
- ۴۷- به نقل از: جودیت هوله و الن لوین، تجدید حیات فمینیسم، نیویورک ۱۹۷۱، ص. ۱۳۱ (از انگلیسی).
- ۴۸- سوزان براون مایلز، مخالف امیال مان، زور و سلطه مردان، فرانکفورت ۱۹۷۸ اف ص. ۱۵.
- ۴۹- آلیس شوارتز، اختلاف کوچک و نتایج آن، فرانکفورت ۱۹۷۵، ص. ۷.
- ۵۰- رزماری ناوه-هرتس، منبع ۴۶، ص. ۹۷.
- ۵۱- آلیس شوارتز: در اما ۱/ ۱۹۹۸.
- ۵۲- سوزان فالودی، عکس العمل سیاسی - مردان عقب نشینی می‌کنند، هامبورگ ۱۹۹۱.
- ۵۳- منبع بالا، ص. ۹ اف.
- ۵۴- زیگنه زوران، علیه فمینیسم مرسوم، هامبورگ ۱۹۹۵، ص. ۷۳.
- ۵۵- ناومی ولف، قدرت زنان. بر علیه درک غلط از فمینیسم، مونیخ ۱۹۹۶، ص. ۳۴.
- ۵۶- ناتاشا والتر، فمینیسم جدید، لندن ۱۹۹۸، ص. ۱۷۲ (از انگلیسی).
- ۵۷- منبع بالا.
- ۵۸- سوزانه واین گارتن/ ماریانه ولرشوف، دختران ناخواسته. برای یک جنبش جدید زنان، کلن ۱۹۹۹، ص. ۸۵.
- ۵۹- تاتس، ۱۹۹۹، ۳، ۸.
- ۶۰- شارون اسمیت، "بر فمینیسم چه می‌گذرد؟"، در: مجله سوسیالیسم بین الملل، شیکاگو ۱۹۹۸، ص. ۳۲ اف.
- ۶۱- فرانکفورت روند شاو، ۹۹، ۶، ۲۸.

قسمت سوم

۳. انقلاب و رها سازی زنان

چگونگی تکامل ما در گذشته دلیل ستم بر زنان و تقسیم جامعه به طبقات مسلط و تحت سلطه است. برای مارکسیست‌ها، طبقه تنها اساس جمعی است که بر مبنای آن می‌شود با ستم بر زن به طور موفقیت‌آمیز مبارزه کرد و در مرحله آخر از طریق پیشرفتی غیرمنتظره انقلابی جامعه، می‌تواند پایان داده شود. در یک جامعه بدون استثمار بخشی توسط بخش دیگر، اساس ستم بر زن ویران می‌گردد. انقلاب سوسیالیستی به دو دلیل شرط مرکزی برای ایجاد چنین جامعه‌ای است. یکی این که طبقه سرمایه‌دار مسلط هیچ گاه داوطلبانه قدرت‌ش را تفویض نمی‌کند، او باید برانداخته شود. تازه بعد از آن می‌توانند امکانات مادی موجود برای تحت قاعده درآوردن کارهای بازتولید اجتماعی مورد استفاده قرار گیرند. دیگر این که طبقه کارگر ابتدا از طریق پروسه انقلاب، با خود رها سازی، بتواند بر مناسبات و الگوی فکری قدیمی‌اش چیره گردد و در وضعیتی قرار گیرد که جامعه‌ای بر پایه تساوی حقوق و هم-بستگی ایجاد نماید. ایده‌های تفرقه‌افکنانه و پیشداوری‌هایی را که جزئی از

نظم سرمایه‌داری هستند، به مقیاس بالائی تاثیرگذاری‌شان را از دست بدهند، به طوری که این نظم از طریق مبارزه عملی به زیر سؤال برود. کارل مارکس این هر دو نظرگاه انقلاب سوسیالیستی را در ایدئولوژی آلمانی مطرح کرده است:

«...این که هم برای تولید این آگاهی کمونیستی به مقیاس وسیع و هم برای انجام این انقلاب تغییر انسان‌ها در مقیاس وسیع ضروری است، چیزی که تنها در یک جنبش عملی، در یک انقلاب می‌تواند به انجام برسد؛ بنابراین یک انقلاب نه تنها به این خاطر ضروری است که طبقه مسلط را به هیچ شیوه دیگری نمی‌توان برانداخت بلکه از این رو که طبقه براندازنده تنها در یک انقلاب می‌تواند گریبان خود را از کثافات کهن رها سازد و به پایه ریزی نوین جامعه قادر گردد.»^۱

در همه قیام‌های بزرگ کارگری می‌توان دید، که چگونه در جریان مبارزه بخشی از ایده‌های مسلط به دور انداخته می‌شوند و تفکرات رقابتی کارگری، پیشداوری‌های نژادپرستانه و جنیستی شروع به ویران شدن می‌کنند. این بدین دلیل است که طبقه کارگر تنها اگر جمعی عمل کند می‌تواند به طور موفق مبارزه نماید و بر شکاف‌های ناشی از جنسیت یا ملیت چیره گردد. طبقه کارگر طبقه‌ای جهانی است؛ او این توانائی را دارد که کل جامعه را رها سازد. به همین سبب انقلاب سوسیالیستی "جشنواره مردمان تحت ستم" است (لنین). هر نقطه اوج مبارزه طبقاتی بر علیه استثمار سرمایه‌داری تجدید حیات جنبش‌های علیه ستم بر زنان را با خود به همراه آورد و مطالبات مختلف در مبارزه با هم متحد گردیدند. نگاهی به بعضی از جنبش‌های انقلابی صد ساله اخیر نشان می‌دهد که هر بار که زنان به طور فعال در مبارزه شرکت کردند و مطالبات ویژه‌شان را به دست آوردند. این نظر هم آشکار

می‌شود که یک نیروی روشن و قاطع، یک حزب انقلابی برای موفقیت یا عدم موفقیت انقلاب چگونه تعیین کننده است.

در این جا روشن‌ترین مثال انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه است. با انقلاب اکتبر برای اولین بار موفقیت حاصل شد که سرمایه‌داران را از کنترل بر تولید و تقسیم ثروت خلع‌ید کنند و آن را در دست‌های طبقه کارگر قرار دهند. برای اولین بار در تاریخ توده‌های استثمار شده عنان اختیار را خود در دست داشتند. با فروپاشی نظم سرمایه‌داری پایه‌اساسی برای ساختن یک جامعه بدون طبقه مقرر گردید. اجتماعی شدن وسایل تولید راه را به سمت اجتماعی شدن باز تولید هموار ساخت. بالاخره انسان توانست در این باره کار کند که زن را از قید و بندهای کار خانگی در خانواده رها سازد.

۱.۳ روسیه ۱۹۱۷: «همه چیز دگرگون شد»

زنان کارگر پترزبورگ بودند که انقلاب را آغاز کردند. در روز جهانی زن، ۲۳ فوریه (با تقویم ما ۸ مارس) زنان کارگر نساجی گام اول را برای اعتصاب علیه وضعیت بد مراقبتی ناشی شده از سیاست جنگی حکومت برداشتند. آن‌ها نمایندگان را برای جلب حمایت کارگران به فابریک‌های احاطه شده اعزام کردند. در این روز جنبش گسترش یافت و در پترزبورگ ۹۰ هزار کارگر را در بر گرفت که بیشتر برای نان اعتصاب کردند. تروتسکی در این باره در کتابش، تاریخ انقلاب روسیه می‌نویسد:

«مسئله اصلی چنین بود که انقلاب فوریه از پایین شروع کرد به چیره شدن بر تناقضات سازمان‌های خاص خود، در حالی که پیشگامان آن اکثراً تحت فشار قرار داشتند. بخش منکوب پرولتاریا و کارگران نساجی هم از جمله آن‌ها، چگونه می‌توان تصور کرد، زنان سرباز کم نبودند، ناگهان ابتکار به خرج داده شد.»^۲

همان زنان بودند که خودشان با سربازان اعلام برادری کردند، آنها را قانع کردند که از دستور افسران سرپیچی کنند و از آتش گشودن امتناع نمایند.

«زنان نقش بزرگی در ارتباط بین کارگران و سربازان بازی کردند، زنان کارگر بر عکس مردان شجاعانه به زنجیر سربازان فشار آوردند، دست‌ها را به طرف تفنگ‌ها گرفتند، تقاضا می‌کنند، تقریباً دستور می‌دهند: "سرنیزه‌های‌تان را برگردانید، به ما ملحق شوید!" سربازان برانگیخته هستند، خجالت زده‌اند و به نظر ناآرام می‌آیند. در نوسان‌اند، یکی جرأت می‌کند و سرنیزه را بالا می‌آورد، بالای شانه‌های فشارآورنده‌ها. موانع را می‌شکنند، یک هورای شادمانه حاکی از تشکر در هوا طنین می‌اندازد، سربازان را احاطه می‌کنند. همه جا مشاجره لفظی، سرزنش‌ها، اخطارها- انقلاب دوباره یک گام به جلو برداشته است.»^۳

جنبش مثل یک آتش هوایی در سراسر روسیه گسترده شد. سلطنت طی چند روز سقوط کرد. میلیون‌ها کارگر، سرباز و دهقان زمین، نان و صلح طلب کردند. کلا اشکال جدید سازمان خودگردان و شوراهای ایجاد کردند که برپایه نمایندگان اعزامی توده‌های به پا خاسته ترکیب یافتند. روزنامه‌نگار امریکائی جان رید John Reed در گزارش مشاهدات عینی درخشان خود «ده روزی که دنیا را تکان داد» ترکیب یک چنین گردهم‌آئی شوراهای توضیح می‌دهد:

«من این جا ایستادم و نمایندگان وارد شده را ورنانداز کردم: سربازان ریشو، کارگران ملبس به پیراهن‌های سیاه، تعدادی دهقان مویلند... روسیه تا به بنیاد به لرزه درآمد و همه چیز دگرگون شد.»^۴

روزنامه نگار انگلیسی مورگان فلیپس پرایس Price Morgan Philips در سال انقلاب در سرتاسر روسیه سفر کرد. گزارشات او بیان می‌کنند که چگونه در دورترین گوشه‌های کشور ستم‌دیدگان سرنوشت خود را در دست

گرفتند. وقتی او از ولگا دیدن کرد، دید که چگونه زندگی تاتارهای ساکن شروع به تغییر کرد. زنان مسلمان هم اکنون به خاطر انقلاب ۱۹۰۵ به جنبش در آمده بودند و در آن زمان تصمیم گرفته بودند، دیگر چادرهایشان را نپوشند. بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ آنها نمایندگان را برای تشکیل کنفرانس مسلمانان روسیه فرستادند. آنها در آن جا پیشنهادی را ارائه دادند، که چند همسری و سیستم ارث‌بری موجود را محکوم می‌کرد. این هر دو قبلاً سلطه مردان بر زنان را تحکیم می‌کردند. برای پرایس چنین به نظر می‌آمد که زنان مسلمان با مردان برابر حقوق شده بودند و آنها "تا حدودی زنجیرهای استبداد جنسی را به لرزه در آورده‌اند"^۵

پایان قرن

اما انقلاب نتوانست فوراً همه پیشداوری‌های جان سخت را به دور اندازد، که خود طی نسل‌ها در کله‌های زنان و مردان جای گیر شده بودند. همان‌گونه که مارکس گفته: "سنت همه جنسیت‌های مرده مانند بختکی روی مخ زنده‌ها سنگینی می‌کند."^۶

هم چنین بعد از انقلاب فوریه باز هم مزدهای متفاوت برای کار یکسان مردان و زنان مورد قبول قرار گرفتند. اولین قرار داد مربوط به حداقل دستمزد که بین مالکان فابریک‌ها و نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان بسته شد دو حداقل مزد را در نظر گرفت: یکی برای مردان، که می‌بایست ۵ روبل در روز باشد، و یکی برای زنان که فقط مبلغ ۴ روبل بود. در برخی از فابریک‌ها تفاوت بازهم بزرگ‌تر بود.

یک نشان دیگر نابرابری ممنوعیت شدید نمایندگی زنان در شوراهای بود. کلا انسان می‌توانست توجه کند که زنان با دموکراتیک‌ترین انتخابات تاریخ بازهم مردان را به عنوان نمایندگان خود انتخاب می‌کنند و با وجودی که آنها در وقوع انقلاب نقش موثری بازی کرده بودند. بر این نقش فکری سنتی بازهم به طور کامل غلبه نشد. در مسکو، جایی که زنان نصف طبقه

کارگر را تشکیل می‌دادند، در میان ۴۷۴۳ نماینده برای مجمع شوراها در تاریخ ۲۶-۲۷ مارس تنها ۲۵۹ نفرشان زنان بودند. در گروسی از ۱۷۰ نماینده، ۴ نفرشان زن بودند و در اودسا از ۹۰۰ نماینده ۴۰ نفر را زنان تشکیل می‌دادند.^۷

برای بلشویک‌ها این امر مشکلی فزاینده بود. برای آن‌ها مشخص بود که بدون رهاسازی زنان هیچ سوسیالیسمی نمی‌تواند برقرار شود و هیچ تساوی حقوق کاملی برای زنان بدون سوسیالیسم امکان ندارد. انقلاب فوریه قدرت اقتصادی و سیاسی را به طور کامل در دست‌های توده‌های به پا خاسته قرار نداد. برای این آن‌ها آنقدر مبارزه کردند تا تمام قدرت در دست شوراها بگردد، همین طور برای مزد مساوی زنان و برای ورود زنان در کار سیاسی. یکی از اولین اقداماتی که لنین بعد از ورودش به روسیه در آپریل ۱۹۱۷ انجام داد این بود که موفق شد کمیته مرکزی بلشویک‌ها را برای کار شدیدتر درباره زنان بکشانند:

«بدون کشاندن زنان به شرکت مستقل نه تنها در زندگی سیاسی، بلکه همین طور در خدمات عمومی [برای مثال نیروی نظامی] نمی‌تواند از سوسیالیسم حرفی در میان باشد، بله و نه یک بار از یک دموکراسی پایدار کامل».^۸

در دهم ماه مه، بلشویک‌ها برای تبلیغات سیاسی درباره زنان اقدام به انتشار مجله هفتگی *رابوتنیتسا* با تیراژ ۴۰-۵۰ هزار نسخه نمودند. در هیأت تحریریه آن، *الکساندرا کولتای و ناتاشا کروپسکایا* حضور داشتند. هر یک از گروه‌های موجود محلی پترزبورگی زنان بلشویک، پروژه را مورد حمایت قرار دادند. طیف موضوعات رابوتنیتسا از جنگ به ۸ ساعت کار روزانه درباره کار کودکان تا به جنبش زنان در روسیه و سایر کشورها رسید. هدف ایجاد یک سازمان ویژه زنان نبود بلکه کشاندن زنان به مؤسسات انقلاب کارگری و به حزب بود.

اکتبر

انقلاب اکتبر به رهبری بلشویک‌ها یک سنگ آسیاب برای رهاسازی زنان هست. برای اولین بار در تاریخ انسان، یک حکومت وظیفه‌ای را به انجام رساند، برابری اجتماعی زن را از لحاظ اقتصادی، سیاسی و جنسی به واقعیت پیوند زد. با کنترل طبقه کارگر بر تولید، اکنون کنترل کارگران زن بر شرایط تولید هم در دستور روز قرار گرفت. روسیه تزاری عقب مانده و تحت فشار، آزادترین سرزمین تاریخ انقلاب گردید.

تحت (حکومت. م) تزار جامعه روسی فوق‌العاده پدرسالار بود: اکثریت مردم روسیه دهقان و وابسته به زمین بودند و هم ساختار نیمه‌فئودالی غالب بود. زمین و همه مایملک، به غیر از لوازم آشپزخانه، پوشاک و حتی یک گوسفند یا گاو به مرد تعلق داشت و به پسر منتقل می‌شد. پدرسالاری در خانواده نقشی آهنین را پیش می‌برد. قانون‌گذاری تزاری با صراحت به مردان اجازه می‌داد که زنان‌شان را کتک بزنند. یک نویسنده معاصر روسی در این باره گفته که "زن را کتک زدن به عنوان امری غیرعادی به حساب می‌آید."^۹

وضعیت زنان شاغل در روسیه سابق تا حدی با کارگران زن سیاه پوست در سرزمین‌های فقیر افریقائی امروزی قابل مقایسه است: کار روزانه‌ی طولانی، خواب کم، رشوه و فاحشه‌گری، اگر اصولاً شغلی را به دست آورند، پرداخت (دستمزد. م) ناچیز؛ فشار مضاعف از بابت آن، و مزید بر آن تمام کار خانگی را به تنهایی می‌بایستی انجام می‌دادند.

همین طور شرایط کاری کارگران زن کارخانه‌ها در پایین‌ترین درجه بود. در سال ۱۹۱۴ زنان به طور متوسط در آمدی برابر با نصف درآمد مردان را کسب می‌کردند. در صنایع متال فقط ۴۴/۱ درصد مزد مردان بود. در فابریک‌های بزرگ یک ماما و یک اتاق زایمان وجود داشت تا زنان بلافاصله بعد از زایمان بتوانند کار کنند. در سال ۱۹۱۲، نود و پنج درصد کارگران زن